

# نقش آموزش و پرورش در توسعه کشور

دکتر حسین عظیمی (\*)

شرایط فعلی نهایت استیصال ما را می‌رساند. در این رابطه بد نیست به یک مثال، همین فرش گل ابریشم ۶۰ رج تبریز که دوستان حتماً ملاحظه کرده‌اند، و می‌دانند چه فرش زیبا و ماندنی است اشاره کنیم و محاسبه نماییم که ارزش مبادله این فرش از نظر زمان با دنیای خارج چیست؟ این فرش با همه ظرافت‌هایی که دارد پس از تولید صادر و در قبال آن دلار، پوند یا فرانک و یا... دریافت می‌شود و در مقابل کالای صنعتی وارد می‌گردد، محاسبه‌ای که داریم نشان می‌دهد هزار ساعت کار ایرانی که در بافت این فرش به‌کار گرفته شده ارزش اقتصادی آن حدود یک ساعت کار صنعتی است، یعنی رابطه مبادله (هزار به یک). در حقیقت ثروت ملی را به میزان هزار ساعت می‌دهیم و یک ساعت کار صنعتی دنیای مدرن را به‌طور متوسط دریافت می‌کنیم. با این توضیح، منظور من این نیست که صنعت فرش از بین برود و یا این‌که متوقف گردد، خیر، فرش ایران باید واقعاً تبدیل به آن هنری شود که هست، ولی متأسفانه ما به‌صورت یک هنر از آن استفاده نمی‌کنیم و به این صورت سرمایه ملی و زمان تلف می‌شود. نمونه دیگر: هفت میلیارد ساعت از این ۲۷ میلیارد در بخش کشاورزی است آن‌هم با بازدهی‌هایی که می‌دانید، در سال ۷۸ آقای تبریزی در ارتباط با تولید سرانه استان خراسان اعم از مرد یا زن و کوچک و بزرگ محاسبه‌ای داشته‌اند که در این محاسبه تولید سرانه حدود ۶۵۰ هزار تومان در سال بود، و اکنون با در نظر گرفتن نرخ تورم در سال‌های ۷۹ و ۸۰ با قیمت‌های امروز ماکزیمم تولید سرانه در این استان به یک میلیون تومان در سال می‌رسد که اگر آن را با دلار ۸۰۰ تومان محاسبه کنیم ۱۲۵۰ دلار می‌شود، حال به‌منظور یک مقایسه بین‌المللی، کشور سوئیس را در نظر بگیرید که تولید سرانه در آن‌جا چهل (\*) جناب آقای دکتر عظیمی رئیس محترم مؤسسه آموزش و پژوهش سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در جمع اعضای شورای آموزش و پرورش استان خراسان سخنانی ایراد کرده‌اند که به‌ملاحظه اهمیت آن خلاصه‌ی ویراسته‌ی این سخنان تقدیم می‌گردد.

توسعه کشور بدون توسعه نظام آموزش و پرورش پا نمی‌گیرد و خوشبختانه تحولاتی هم که در حوزه علم اقتصاد پیش آمده این مسأله را به‌تدریج تقویت کرده است. دو، سه سال قبل کتابی در زمینه رشد اقتصادی در آکسفورد منتشر شد، کتابی که مورد توجه قرار گرفت. بحث کتاب مزبور این بود که در معادلات رشد باید متغیر دانش و دانایی افزوده گردد. یکی از نکات مهمی که باید به آن اشاره کنم این است که سرمایه اصلی هر کشور مقدار زمانی است که در اختیار آن جامعه می‌باشد. استانداردهایی برای محاسبه زمانی که به‌صورت بالقوه در دسترس است، وجود دارد. بر این اساس، یعنی بر اساس این استانداردها، محاسبات ما نشان می‌دهد که ما در کشور خود سالانه به‌صورت بالقوه ۶۰ میلیارد ساعت زمان در اختیار داریم و از نظر اقتصادی و اجتماعی، همه چیز به این نکته باز می‌گردد که چه مقدار از این زمان را در طول سال مورد استفاده و بهره‌برداری قرار دهیم و درصد کارایی ما در بهره‌برداری از این زمان چه مقدار است.

محاسبات ما نشان می‌دهد از این ۶۰ میلیارد ساعت، حدود ۲۷ میلیارد آن (۴۵٪) به‌صورت مولد در سال استفاده می‌شود، آن‌هم با بازده بسیار کم، و بقیه‌ی آن یعنی حدود ۵۵٪ به‌دلایل مختلف از بین می‌رود. در عین حال و به‌عنوان مثال از ۲۷ میلیارد ساعت مورد بحث نیز حدود ۲ میلیارد ساعت مربوط به فرش دستی است که در ایران تولید می‌شود و بخشی از هنرهای ارزشمند و شناخته شده ایران است که جهان آن‌را می‌شناسد. فرش‌هایی که بسیاری از آن‌ها کارهای هنری بسیار زیبا و ماندنی و زینت‌بخش بسیاری از موزه‌هاست. به‌طور نمونه فرش مشهور اردبیل که در موزه آلبرت ویکتوریای لندن نگهداری می‌شود، فرش است بسیار زیبا، قدیمی و ارزشمند، با این‌همه و از دیدگاه اقتصادی محاسبه‌ای که می‌کنیم می‌بینیم صنعت فرش دستی ایران در



شماره ۱۶  
زمستان  
۱۳۸۱

هزار دلار است و از دیدگاه اقتصادی مهم‌ترین متغیر همین تولید سرانه است آن‌هم سرانه‌ای که از طریق عنایت به‌ممنوع تولیدی محاسبه می‌شود. اگر امکانات کشور در کاسه‌ای ریخته شود و آن‌چه هست در داخل آن قرار گیرد، در این کاسه همین تولید سرانه قرار می‌گیرد که هم دولت باید از آن ارتزاق کند و هم جهت کارهای امنیتی، دفاعی، آموزشی و غیره از آن استفاده گردد، هم برای نسل آینده از همین منبع سرمایه‌گذاری شود و هم در جهت جبران استهلاک سرمایه‌های موجود و تأمین معیشت مردم از آن هزینه گردد. می‌دانیم که غیر از این، منبع دیگری نداریم و چنان‌چه یک سال هم قرض نماییم باز بایستی از همین تولید سرانه، استقراض مزبور بازپرداخت شود، بنابراین نتیجه‌ای که عاید می‌شود این است که در جایی در قبال انجام هزار ساعت کار معادل یک ساعت و در جای دیگر در قبال یک‌صد ساعت کار معادل یک ساعت کار آن‌ها (صنعت آن‌ها) را دریافت می‌کنیم و این تفاوت آن‌قدر فاحش است که هویت ما را به‌خطر می‌اندازد. وقتی از دید اقتصادی به‌مسائل نگاه می‌کنیم همه‌ی انسان‌ها بایستی تأمین باشند و امنیت داشته باشند و این تأمین و امنیت همراه با هویت و احساس شخصیت و انسانیت باشد و مجبور هم نباشند برای به‌دست آوردن این موارد مثلاً پانزده ساعت در شبانه‌روز کار طاقت فرسا انجام دهند که با این مقدار کار و فعالیت احساس هویت را از دست بدهند و یا زمان برای خودسازی نداشته باشند و یا در چهارچوب مقررات آن‌قدر به‌موانع برخورد نمایند تا کرامت انسانی آنان از دست برود و الی آخر. حال بر می‌گردیم به‌مسئله زمان و تأثیر نهادهای مختلف روی تولید ملی، ببینید در ایران بحث‌های سیاسی و غیره بحث‌های خیلی ساده‌ایست اما بدیهی است که هر اقدامی باعث شود وقت این جامعه را بگیرد، تولید ملی را کاهش خواهد داد. بنده در انگلیس درس می‌خواندم و لذا سال‌ها در آن کشور زندگی کرده‌ام و لذا مثال‌های مختلف مربوط به‌این کشور را نیز ذکر می‌کنم. به‌عنوان نمونه در انگلستان اگر بخواهیم یک اتومبیل را معامله کنیم شاید حدود ۵ دقیقه زمان را به‌خود اختصاص می‌دهد ولی در کشور ما ممکن است دو الی سه روز درگیر این کار باشیم و یا در مورد

نمره کردن ماشین در آن کشور حدود ۳۰ دقیقه زمان می‌برد، اما در این‌جا چند روز وقت ما را ضایع می‌کند. بنابراین تفاوت این ۵ دقیقه با آن دو سه روز این است که شما می‌توانید با این مقدار صرفه‌جویی در زمان، یک کار تولیدی انجام دهید و از پتانسیل زمان در نهایت بهره‌برداری استفاده کنید. در آموزش و پرورش نیز گرفتار چنین مشکلی هستیم. سیستم آموزشی که در ایران داریم یک بخش آن آموزش عمومی است که لااقل دو ماه تابستان ذهنمان درگیر ثبت نام فرزندان می‌شود و همین‌طور تا آموزش عالی که سالانه یک الی یک و نیم میلیون دانش‌آموز در کنکور شرکت می‌کنند و اگر برای هر نفر کنکوری دو خانوار فکرشان مشغول باشد سالانه دو میلیون خانوار فکرشان درگیر می‌شود و عمده وقت خود را در طول سال برای این امر مصرف می‌کنند. هر سال این اتفاق می‌افتد و آخر کار چه نتایجی می‌گیریم بماند! نکته این جاست که همه‌ی این زمان‌ها و پتانسیل‌ها از دست رفته است، لذا ۴۵٪ از کل زمان را که در اختیار داریم با بازدهی فوق‌العاده پایین در کشور مورد استفاده قرار می‌دهیم و ۵۵٪ آن به‌صورت کمی تلف می‌شود و نتیجه نهایی‌اش این است که علی‌رغم شاخص‌های رشد، تولید سرانه افت می‌نماید. به‌عنوان مثال: تعداد دانشجویان ما از حدود ۱۲۰ هزار نفر در اول انقلاب اکنون به‌یک میلیون و ششصد هزار نفر افزایش یافته‌اند، ولی تولید سرانه ما ۳۰ درصد پایین آمده است و این چیزی نیست جز توسعه نیافتگی! و به‌بیان ساده مشقت زیاد و راندمان کم، لذا علت این شکاف عمیق (اختلاف سرانه ۱۴۰۰ تا ۴۰۰۰ دلار) نمی‌تواند تصادفی و اتفاقی باشد، میانگین تولید سرانه‌ی ده کشور عمده‌ی صنعتی دنیا ۳۲ الی ۳۳ هزار دلار است.

نمونه دیگر در رابطه با اختلاف و تفاوت چشمگیر، مقایسه‌ای است بین ایران و آمریکا، در سال جاری کل تولید ملی آمریکا حدود ۱۰۵۰۰ میلیارد خواهد بود. در صورتی که همان منبع، کل تولید ملی ایران را ۸۰ میلیارد دلار برآورد کرده و این در حالی است که جمعیت آمریکا تقریباً ۴/۵ برابر جمعیت ایران است نه بیشتر، لکن نسبت تولید ملی آن‌ها ۱۲۰ برابر می‌باشد، دیگر این‌که دو کشور آمریکا و ژاپن در سال



جاری حدود ۵۰٪ کل تولید جهان را خواهند داشت. بنابراین سؤال این جاست که چرا باید این مقدار شکاف و فاصله وجود داشته باشد، با مطالعاتی که در این زمینه شده، دلایل آن به طور بدیهی به آموزش و پرورش برمی گردد. مطلب مهم این است که ظرفیت تولید آن کشورها نیز در کشور ما وجود دارد با این تفاوت که آن‌ها توانسته‌اند ظرفیت‌ها را به عملکرد تبدیل نمایند و یا در جهت تحقق آن‌ها اقدام کنند، ولی ما نتوانستیم چرا و به چه دلیل؟ آیا به علت وجود منابع طبیعی بوده است؟ خیر. خوبست به این مهم اشاره کنیم که سوئیس و ژاپن دو کشوری هستند که امسال ردیف ۱ و ۲ را در تولید سرانه خواهند داشت ولی از نظر منابع طبیعی فقیرترین کشورهای جهان هستند. نه سوئیس منابع طبیعی و معدنی قابل توجهی دارد نه ژاپن. بنابراین دلیل عمده و عامل اصلی تولید، دانش و دانایی و چگونگی سازماندهی آن است.

انسان گاهی در چهار چوب فکری ساده خودش هم می‌تواند این مسائل پیچیده را درک کند. مثلاً ما اعتقاد داریم پیامبران اولوالعزم، همه با کتاب نازل شدند که در آن مفهوم فکر و اندیشه جاریست، لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ «سوره حدید، بخشی از آیه ۲۵» لابد اگر خداوند حکیم می‌خواست، می‌توانست این پیامبران را با توپ، تانک و بمب اتمی و ... نازل کند، پس حکمتی هست که آن‌ها با کتاب نازل شدند؛ آیا نمی‌شود نتیجه گرفت که هرچه هست در اندیشه، در دانش و دانایی و در کلمه است؟

تولید سرانه ایران در بهترین برآورد بین ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ دلار است ولی هم اکنون در سوئد به‌ازای هر نفر سوئدی بیش از ۱۰ هزار دلار فقط خرج تأمین اجتماعی می‌شود، یعنی حدود ۷ برابر کل تولید سرانه ایران؛ سوئد از تولید جامعه‌اش مالیات می‌گیرد و آن را برمی‌گرداند به خدمات اجتماعی و در اختیار مردم قرار می‌دهد و به این ترتیب سوئد با ویژگی کنونی ساخته می‌شود، حالا ما هر چه ذهنمان را بالا و پایین کنیم، اگر به این مسأله اساسی اهتمام نورزیم، طبیعی است که مسائل دیگر و مشکلات دیگر کشور حل نخواهد شد.

یکی از مشکلات اساسی ما این است که نهادها و

سازمان‌هایی را که می‌سازیم شاید به دلیل کم حوصلگی به تفصیلش نمی‌پردازیم. خیلی از نهادهای دنیای مدرن را داریم ولی در جزئیات آن نهادها فکر نکرده‌ایم و حوصله هم نشان نداده‌ایم و شاید احساس کرده‌ایم به دلیل بحران‌هایی که وجود دارد، باید از میان‌برها حرکت کنیم؛ اما غافل از این که در چاله چوله‌ها گرفتار می‌شویم و فرصت‌های بیشتری را از دست می‌دهیم، لذا نهادسازی‌های ایران دچار مسأله است و آموزش و پرورش یکی از آن‌هاست. من خودم را جزیی از آموزش و پرورش می‌دانم و می‌دانم چقدر زحمت در این سازمان کشیده می‌شود. در نظام آموزش و پرورش دنیا معمول این است که آموزش پایه را جدا کرده و کاملاً با نگاهی متفاوت به آن می‌نگرند، ولی متأسفانه در جامعه ما معلمان ابتدایی جایگاهی که باید برخوردار نیستند؛ چه بسا معلمان ابتدایی ما احساس حقارت کنند، در حالی که دنیای توسعه یافته اصلاً چنین دیدگاهی ندارد.

سه دانشگاه به اصطلاح عالی در دنیا مشهور است. هاروارد در آمریکا، آکسفورد در انگلیس و ... بنده در دانشگاه آکسفورد که ادعای هشتصد سال سابقه ممتد دانشگاهی دارد به عنوان استاد درس می‌دادم اما در آن جامعه به بنده اجازه نمی‌دهند که ابتدا به ساکن در کلاس ابتدایی تدریس نمایم، لذا در رابطه با آموزش‌های پایه متأسفانه در ایران به نظر من ضد توسعه عمل می‌کنند. البته معلمان ما و دستگاه آموزش و پرورش واقعاً زحمت می‌کشند ولی زحماتی که نتیجه‌ی آن همان تولید ۱۵۰۰ دلاری است. به عنوان نمونه خدمتتان می‌گویم الان در جامعه انگلستان تا سیزده سالگی اساساً امتحان رسمی از هیچ دانش‌آموزی به عمل نمی‌آید (البته در کشورهای مختلف الگوها فرق می‌کند ولی اساساً این‌گونه است)، لذا در نظام آموزشی آن‌جا کلاس اول، دوم و سوم نداریم، کلاس ۵ ساله‌ها، ۶ ساله‌ها، ۷ ساله‌ها تا ۱۳ ساله می‌باشد. حتی اگر یک خانواده‌ای از ایران به هر دلیلی بخواهد برود انگلیس و آن‌جا بماند، زبان هم نداند وقتی وارد مدرسه می‌شود نه از او می‌پرسند بچه‌تان مدرسه رفته است یا خیر، نه سؤال می‌کنند که معدلش چند شده و نه می‌پرسند که زبان بلد است یا خیر؟ بچه را بلافاصله در کلاس هم سن و سال‌های خودش



می‌نشانند. البته ممکن است با خود فکر کنید از دانش‌آموزان ارزیابی به عمل نمی‌آورند، اتفاقاً از همان سال اول که در سن ۵ یا ۶ سالگی بچه به مدرسه می‌رود ارزیابی‌های دقیق معلمان روی بچه‌ها را می‌بینیم بدون اینکه دانش‌آموز بداند حتی معلم به رئیس خانواده یادداشت می‌دهد که فرزند شما به نظر می‌آید استعدادش در فلان رشته است و دلایل آن را ذکر می‌کند ضمن این‌که از او اصلاً امتحان به عمل نیامده است. در آن نظام سال اول فقط تعداد محدودی از حروف الفبا را ممکن است به بچه‌ها یاد بدهند، آن‌ها در محیط مدرسه فشار آوردن به بچه را حذف کرده‌اند، چون اساس کار این است که می‌گویند باید بهترین خاطرات کودک در مدرسه شکل بگیرد، یعنی مدرسه ابتدایی باید طوری سازمان گرفته باشد که پس از این‌که کودک بزرگ می‌شود وقتی می‌شنود مدرسه، معلم، کتاب مانند این باشد که بشنود گل، بهار، مادر، عشق، خدا، یعنی الفاضلی که زیبایی را در ذهنش تداعی کند.

برای موضوع ترویج فرهنگ کتاب‌خوانی، فکر می‌کردم که چرا بسیاری از کتابخانه‌های ما خالی است، و علت را چنین یافتم که فارغ‌التحصیل ما حقیقتاً فارغ از تحصیل می‌شود! یعنی فشار در مدارس ابتدایی روی بچه‌ها فوق العاده است؛ مثلاً به خاطر این‌که بچه‌ها علم را دوست داشته باشند در مشق شب به او می‌گویند صدبار بنویس که من علم را دوست دارم! این بیچاره در حال خواب و بیداری و خستگی مشق داده شده را صد دفعه می‌نویسد، لکن از علم منزجر می‌شود و دیگر هیچ وقت نمی‌شود نظر او را نسبت به علم مثبت نمود.

بنابراین وظیفه اساسی مدارس پایه به قول فرنگی‌ها (سوشولایزیشن) یعنی اجتماعی کردن می‌باشد. یعنی در مدارس ابتدایی است که باید به بچه یاد داد اصولاً کار یعنی چه؟ اسراف یعنی چه؟ دولت یعنی چه؟ حقوق دیگران یعنی چه؟ آزادی یعنی چه؟ در همین مدارس پایه است که باید کنجکاوی نظری بچه‌ها را تبدیل به کنجکاوی علمی کرد و ما خود ملاحظه کرده‌ایم که کودکان در یک سنینی شروع می‌کنند سؤال کردن و آن قدر سؤال می‌کنند که آدم خسته می‌شود. مهم این است که مدرسه این کنجکاوی را با شلاق خاموش می‌کند که ما می‌کنیم، یا با روش‌های شناخته شده‌ی دنیا به کنجکاوی

علمی تبدیل کنند و ظرفیت‌سازی برای افزایش تولید سرانه‌ی جامعه از همین جا شروع می‌شود.

به هر حال مدارس ابتدایی جزئی از بحث است، لکن مدارس راهنمایی و هم‌چنین نظام آموزش عالی ما نیز دچار مشکلات فراوان می‌باشد و اصولاً روش ما چنین است که اول جامعه را دچار ضربه مغزی می‌کنیم و بعد به خاطر زنده ماندنش سرم وصل می‌کنیم؛ مثلاً بخش کشاورزی ما به علت خروج افراد فعال و خلاق ضربه مغزی شده، حالا مجبوریم به او یارانه بدهیم و کمک کنیم.

دوستان؛ مجموعه جامعه‌ی نظام آموزشی را باید از نظر محتوایی تجزیه و تحلیل کرد و در شوراها باید مقداری از وقت را برای این نوع تجزیه و تحلیل اختصاص داد. لازم است تحقیق کنیم و ببینیم مدارس ابتدایی در چه وضعیتی هستند و چرا در قدیم از همین مدارس روستایی دانشمندان برمی‌خواستند و هنوز هم بسیاری از مدارس روستایی ما بهتر از مدارس شهری تولید نسبی دانشمند، نظریه‌پرداز و ... دارند، در حالی که مدارس شهری ما خیلی معلمان تربیت شده‌تری دارند، شاید علتش این باشد که مدارس روستا دارای فضای بازتر، آرامش بهتر و ارتباط بیشتر با محیط بیرونی دارد. به عنوان مثال در جامعه انگلیس، وقتی پدر و مادری وارد مدرسه ابتدایی می‌شوند مدیر جهت جذب آنان توضیحاتی را پیرامون فلسفه تدریس در آن مدرسه بازگو می‌کند. حتی در رابطه با ساختمان مدرسه که من بارها در مدارسشان بوده‌ام و دیده‌ام که مدیر مثلاً توضیح می‌دهد که کلاس‌های ما از نظر ساختمانی، بسته نیست و همه کلاس‌ها یک طرفش به فضای باز منتهی می‌شود و علت آن را چنین توضیح می‌داد که اگر کودک را در فضای بسته نگه داریم به لحاظ ذهنی رشد کامل نخواهد یافت، لذا در آن مدرسه خاص تمام کلاس‌ها در فضای داخل بدون استثنا یک طرفش باز می‌باشد. خوبست بدانید که در آن جامعه معلم در استخدام مدرسه است نه استخدام دولت و اگر مدرسه‌ای نتواند دانش‌آموز کافی جذب نماید معلم بیکار می‌ماند، ضمناً در کشورهای مختلف هوش کودکان بر اساس ثروت پدر، یا مقام پدر و مادر نیست که رابطه‌ای وجود داشته باشد که هر چه مقام یا ثروت والدین بیشتر باشد بچه‌هایشان



هم با ضریب هوشی بالاتر بتوانند در مدارس نخبه وارد شوند و در پایان آنان اداره کننده‌ی مملکت باشند، بلکه این امتیاز (هوش) هم در خانواده‌های ثروتمند توزیع شده و هم در خانواده‌های فقیر، یعنی در دوران ابتدایی. نظام آموزشی آن‌ها علی‌الاصول تلاش می‌نماید تا همه‌ی بچه‌ها را در یک سطح اجتماعی رشد دهد. آن چه که باید دوستان به آن توجه نمایند این است که نظام آموزش و پرورش این‌طور نیست که همه‌ی مسائل توسعه در آن نهفته باشد، اما بخش عمده‌ی توسعه در این نظام هست و حتی دو سه سال قبل مطالعه‌ی در بانک جهانی انجام شده بود. در این مطالعه ثروت جوامع را به سه دسته تقسیم کرده‌اند، ثروتی که در منابع انسانی تجسم پیدا کرده، ثروتی که در منابع طبیعی است و ثروتی که در سرمایه‌گذاری‌ها است و به تعبیر دیگر بخشی از ثروت، معادن نفت و گاز و غیره، بخشی از آن اتوبان‌ها و سد‌ها و کارخانه‌ها و ... بخشی از ثروت هم در منابع انسانی تجسم یافته که در این بخش فقط آموزش را منظور نموده‌اند. در سطح جهان حدود ۶۴ درصد ثروت در منابع انسانی می‌باشد اما در ژاپن ۸۰ درصد، در آلمان هم همین‌طور، یعنی مجموعه منابع طبیعی و سرمایه فیزیکی در این کشورها فقط حدود ۲۰ درصد از کل ثروت ملی است. بنابراین اولین نکته‌ای که در بحث توسعه مطرح است، نظام آموزش و پرورش می‌باشد که یک پایگاه اصلی و اساسی است، ولی نظام آموزش و پرورش نیازمند نگرش‌های بازسازی محتوایی است که باید فکر و اندیشه و بحث آن‌را در جامعه مطرح کنیم.

از سال ۱۳۶۴ که شورای بنیادین تغییر نظام آموزش و پرورش ایجاد شد، بنده هم در سازمان برنامه خدمت جناب آقای دکتر ستاری‌فر که آن موقع معاون اجتماعی سازمان بودند، مشاور بودم، خاطرم هست همان موقع که ما این بحث‌ها را مطرح می‌کردیم، در این حد شناخته شده نبود و حتی طرح این مسائل هم با مشکل مواجه بود و ممکن بود حتی برای بعضی از دوستان ذهنیت نامناسب ایجاد کند. به هر حال باید تأکید کرد که مسئولیت و روش در آموزش پایه بسیار حساس است و حتی اگر با وضعیت موجود امکان افزایش کیفیت نمی‌باشد، کمیت را باید تقلیل داد تا این امکان

فراهم گردد، یعنی وقتی نظام آموزشی آلمان دیپلمش هشت ساله می‌باشد و آموزش عمومی خیلی از کشورها بیش از این نیست، چه قسمی خورده‌ایم که حتماً دوازده سال نظام آموزشی ما به طول بیانجامد. اکثر نظام‌های معمول، یک آموزش عمومی هشت سال، نه سال دارد و از آن‌جا تقسیم می‌شود، گروهی که امکان تحصیلات دانشگاهی دارند، روی ضوابطی به دانشگاه می‌روند و گروه‌های دیگر یا از نظام آموزشی عمومی جدا می‌شوند و می‌روند دنبال کار تخصصی، یا در نظام آموزشی فنی حرفه‌ای کارشان را ادامه می‌دهند. وقتی شرایط ایران را تجزیه و تحلیل می‌کنم می‌بینم که در نظام آموزشی ما به گمانم در شرایط حاضر دوره دبیرستان اتلاف منابع است و بحث من همان موقع این بود که چرا این قدر ما زحمت می‌کشیم؟ به چه منظور کودک و نوجوانمان را ۴ سال عذاب می‌دهیم تا کنکور برگزار گردد و اگر قبول شد، خوب الحمد لله، اگر قبول نشد، دو سه سال دیگر گرفتاری کنکور داشته باشد. در پایان حدود ۱۰٪ به دانشگاه راه می‌یابند اما اکثریت غالب که توفیقی جهت ادامه تحصیلات عالی ندارند ممکن است پس از چند سال به سمت و سوی اشتغال رهنمون شوند. حال ملاحظه فرمایید که تا چه اندازه اتلاف منابع داریم.

شورای تغییر نظام عملاً نتوانست به نتایج مثبت و دل‌خواه دست یابد. توصیه بنده به دوستان شورای آموزش و پرورش استان این است که در حد اختیاراتی که دارند به این امر بپردازند و فکر کنند که از نظر روش‌های آموزشی بخصوص مدارس پایه چه باید کرد؟ و تحولات بعدی در این زمینه چه باید باشد؟ خوشبختانه کار فوق‌العاده زیادی شده اما باز هم می‌توانیم تصویر بهتری را برای آینده ترسیم نماییم و اگر به این نوع مسائل نپردازیم تصورم این است که همه‌ی زحماتی که در سطوح مختلف با حسن نیت انجام می‌دهیم، همه‌ی این تخصیص منابع، نهایتش سرانه ۱۵۰۰ دلار است که در اختیار قرار می‌گیرد و زحمات ما را نابود می‌کند. از این‌که مصدع اوقات دوستان شورای آموزش و پرورش استان خراسان شدم پوزش می‌طلبم، به امید آن روز که نظام آموزش و پرورش اصلاح‌گردد و در توسعه‌ی کشور اسلامیمان تسریع حاصل شود.

